

بررسی اعلام المکاسب و بررسی نقد آن قسمت آخر



سید محمدجواد شبیری

در ابتداء به تکمیل پاره‌ای از مطالب قسمت دوم می‌پردازیم:
الف- در تذکر ۲۲، مطلب اول گفتیم که حارث بن عبدالله منسوب به قبیله یمنی همدان (به سکون میم) است نه به شهر ایرانی همدان ولی متأسفانه وجه اشکال در هنگام پاک‌نویس از قلم افتاد، اشکال عبارت کتاب این است که در این مورد هر دو ضبط این کلمه و وجه هریک ذکر شده بدون اینکه ضبط صحیح آن مشخص شده باشد.

ب- در اواخر جدولی که در آن قسمت درج شده بود با استفاده از «لؤلؤة البحرين» مجموع احادیث کافی را ۱۶۱۹۹ حدیث ذکر کردیم و تعداد پنج قسم حدیث را نیز چنین آوردیم: صحیح ۵۰۷۲ حدیث، حسن ۱۴۴ حدیث، موثق ۱۱۱۸ حدیث، قوی ۳۰۲ حدیث، ضعیف ۱۹۴۸۶ حدیث.

از آنجا که بنای ما در آن قسمت، بر اشاره و اجمال بود اشکال این ارقام را تذکر ندادیم، اشکال این است که مجموع این ارقام ۱۶۱۲۱ حدیث می‌شود که ۷۸ حدیث از رقم نخست کمتر است، علی القاعده در رقم نخست یا این ارقام تصحیفی رخ داده است، ناگفته نماند که این ارقام مورد تأیید تمامی دانشمندان علم رجال و حدیث نیست بلکه بسیاری از محققین رجال با اثبات عدالت کسانی چون محمد بن سنان و سهل بن زیاد آدمی، روایات صحاح کافی را بسیار بیش از این مقدار دانسته‌اند.^۲

۵۱- در ص ۷۰ در ضمن مشایخ شیخ طوسی نام ابن غضائری به چشم می‌خورد.

۱- لؤلؤة البحرين / ۳۹۴، مستدرک الوسائل ج ۳ / ۵۴۱، روضات الجنات ج ۶ / ۱۱۶ با کمی اختلاف که اشکال را حل نمی‌کند.

۲- کیهان فرهنگی، سال سوم، شماره ۱۰، مقاله نظری به مصاحبه در عرصه روایت و درایت حدیث، آخر تذکر شماره ۲.

اگر مراد از این اسم، معنای ظاهر آن یعنی احمد بن حسین بن عبیدالله غضائری صاحب کتاب رجال معروف باشد، او ظاهراً معاصر شیخ بوده و استاد وی نبوده است، هر چند اندکی تقدّم زمانی بر شیخ داشته است.

و اگر مراد، پدر احمد یعنی حسین بن عبیدالله (م ۴۱۱) باشد که از اجله مشایخ شیخ طوسی است، باز کلام خالی از اشکال نیست، زیرا اّتصاف حسین بن عبیدالله، به ابن غضائری معلوم نیست، آنچه از منابع قدیمی برمی آید تنها ملقب بودن وی به «غضائری» است.^۳

۵۲- نسب معروف سید نعمت الله جزائری که در کتب تراجم بسیاری دیده می شود^۴ در ص ۱۱۱ این کتاب نیز آمده است.

برطبق این نسب نامه، نسب سید نعمت الله جزائری (م ۱۱۱۲) با دوازده واسطه به امام موسی بن جعفر (ع) می پیوندد، و این امر با قاعده نسب سازگار نیست، بلکه از غرائب امور و محالات عادیّه می باشد زیرا شهادت حضرت کاظم (ع) در سال ۱۸۳ هجری و ۹۲۹ سال پیش از وفات سید نعمت الله رخ داده است و بنا بر طریق معمول در نزد عالمان نسب شناس که برای هر قرن به طور متوسط ۳ نفر در نظر می گیرند، می بایست حدود ۲۷ نفر، واسطه بین سید نعمت الله و حضرت کاظم (ع) باشند، البته این روش تقریبی است و کم و زیاد شدن چند نفر معدود چندان مهم نیست ولی کم و زیاد شدن افراد زیاد نشانه وقوع سقطی و یا افزوده شدن افرادی به نسب می باشد و بدین طریق می توان برنادرستی برخی از نسب نامه ها استدلال کرد.

در نسب مورد بحث هم اگر تعداد وسائط به ۲۰ نفر تقلیل یابد باز هر چند بعید است ولی غیرممکن نیست، اما تعداد موجود به هیچوجه معقول و قابل قبول نیست، زیرا لازمه آن این است که پدر و اجداد سید نعمت الله تا ۱۲ پشت پیاپی همگی در ۷۵ سالگی دارای فرزند شده باشند، این واقعه ولو در یک و یا دو مورد بعید نمی نماید ولی هر چه تعداد موارد متوالی بیشتر شود، احتمال وقوع، ضعیف تر و کم کم به صفر گرائیده و رخ دادن این حادثه عرفاً محال می گردد، کشف سقطات این نسب نامه، به تحقیقی گسترده و تشعی چشمگیر نیازمند است.^۵

۳- تفصیل بحث را در قاموس الرجال ج ۱/ ۲۹۰ و ۲۹۵ ببینید.

۴- تذکره شوشتر، مستدرک الوسائل ج ۳/ ۴۰۴، سفینه البحار ج ۲/ ۶۰۱، الکنی و الالقاب ج ۲/ ۲۹۸، روّضات الجنات ج ۸/ ۱۵۶ با تصحیف سعدالدین به سعیدالدین و سقوط السیموسی بعد از السیدعیسی، در حاشیه ص ۲۲۸ کتاب نابغه فقه و حدیث علاوه بر کتابهای فوق از کتابهای زیادی این نسب نامه را نقل کرده است از جمله الانوار النعمانیة/ ۱۲۸، اجازه کبیره، شجره نوریه، چاپ بمبئی در ۱۲۶۳، کنز الانساب/ ۱۲۶ و...

۵- در حاشیه «نابغه فقه و حدیث» اشاره می کند که در جنگ سید ابوالحسن شیخ الاسلام نسب سید نعمت الله به گونه ای مغایر با نسب مشهور ضبط شده است و چون این کتاب خطی بود و به نسخه ای از آن دسترسی حاصل نشد از چگونگی این نسب نامه فعلاً اطلاعی نداریم.

۵۳- در بسیاری از کتب تراجم و رجال می‌خوانیم که رجال کُشی در اصل مشتمل بر تراجم خاصه و عامه بوده و شیخ طوسی در تلخیص این کتاب، تراجم عامه را نیاورده و به تراجم خاصه اکتفاء نموده است.^۶ و در ص ۱۳۹ کتاب اعلام المکاسب نیز این مطلب به چشم می‌خورد.

برای بررسی صحت و سقم این مطلب در ابتداء عرض می‌شود که شاید مراد از این ادعاء، این نباشد که تمامی ترجمه شدگان در کتاب اختیار رجال کُشی از اول تا آخر بدون استثناء شیعی هستند بلکه احتمالاً مراد آنها این است که این کتاب مانند فهرست شیخ و رجال نجاشی و... اصلاً به ترجمه خاصه پرداخته است، لیکن مانند کتب مشابه، برخی از عامه را نیز- که از ائمه (ع) و یا بعضی از روایات شیعی روایت کرده‌اند و یا به نفع شیعه تصنیفی داشته‌اند- در این کتاب استطراداً درج نموده است.

اگر مراد ایشان این باشد، اشکال برخی از محققین رجال- که اختیار شیخ طوسی منحصر در رجال خاصه نیست بلکه گروهی از عامه که از ائمه ما روایت کرده‌اند نیز در این کتاب ترجمه شده‌اند- وارد نیست.

بهر حال دلیل اشمال اصل رجال کُشی بر تراجم عامه چیست؟
محقق تستری منشأ این قول را از مرحوم قهپائی می‌داند که به این جمله از این کتاب در ترجمه براه بن عازب تمسک جسته است:

قال ابو عمرو الکُشی: هذا بعد ان اصابته دعوة امیر المؤمنین فی ما روی من جهة العاقبة.
میرزا عنایة الله قهپائی در حاشیه مجمع الرجال می‌نویسد که: «این جمله صریح است در اینکه، کتاب موجود منتخب کتاب کُشی است (نه اصل کتاب) و اصل کتاب مشتمل بر رجال عامه و خاصه بوده و شیخ (قده) رجال شیعه را از آن برگزید و بدین سبب آن را «اختیار الرجال» نامید.^۷ همچنانکه در ترجمه خودش در «ست» تصریح کرده است».^۸

۶- مجمع الرجال، ج ۲۵۱/۱، حاشیه ترجمه براه بن عازب، منتهی المقال، ترجمه محمد بن عمر بن عبدالغزیز، مرآة الکتب ج ۱۶/۲، مستدرک الوسائل ج ۵۲۹/۳، تنقیح المقال ج ۱۶۵/۳، سماء المقال ج ۳۱/۱، ذریعه ج ۱۴۱/۱۰.
۷- در فهرست شیخ طوسی چاپ اسپرنگر نام این کتاب به صورت اخبار الرجال چاپ شده است و به همین خاطر کتابی بدین اسم در ذریعه ج ۳۲۹/۱ به نقل از فهرست معرفی شده است ولی ظاهراً این نام تصحیف «اختیار الرجال» می‌باشد همچنانکه در عبارت بالا دیدیم و در چاپ نجف فهرست و نیز در نسخ خطی معتبری از این کتاب و همچنین در کتابهای نظیر رجال کبیر میرزا محمد / ۲۹۳، تنقیح المقال ج ۱۰۴/۳، سماء المقال ج ۳۲/۱، از فهرست شیخ کتاب «اختیار الرجال» را در عداد تصانیف شیخ طوسی حکایت کرده‌اند، البته ناگفته نماند که مجرد این نام دلیل اشمال اصل کتاب بر رجال عامه نیست بلکه ممکن است تلخیص شیخ طوسی به خاطر اغلاطی که در اصل وجود داشته صورت گرفته باشد، (مستدرک الوسائل ج ۵۲۹/۳).

۸- مجمع الرجال ج ۲۵۱/۱ حاشیه ترجمه براه بن عازب، قاموس الرجال ج ۱۶/۱.



گویا ایشان «روی» را در جمله بالا به صیغه معلوم خوانده و فاعل آن را ضمیر عائد به ابوعمر و کشی دانسته و «جهة» را نیز به بخشی از کتاب معنا کرده و عبارت «فیما روی من جهة العامة» را هم متعلق به «قال» و از کلام شیخ طوسی پنداشته است بنابراین از عبارت چنین برداشت نموده که: به گفته شیخ طوسی ابوعمر و کشی این مطلب را در بخش عامه از کتاب خود حکایت کرده است، با این مقدمات اشتغال اصل رجال کشی بر رجال عامه بسیار روشن می‌گردد.

اما هیچیک از این مقدمات درست نیست زیرا «روی» ظاهراً فعل مجهول بوده و نائب فاعل آن ضمیر عائد صله بوده و عبارت «فیما روی من جهة العامة» هم ادامه کلام ابوعمر و کشی و مقول قول او است نه از کلام شیخ طوسی.

لفظ «جهة» هم به معنای یک بخش و قسمت از کتاب نیست بلکه به معنای طریق است و بنابراین محصل گفتار ابوعمر و کشی این می‌شود که این مطلب از طرق عامه روایت شده است و این هیچ ارتباطی به ادعای صاحب «مجمع الرجال» ندارد.

علاوه بر این، محقق تستری مدظله می‌فرماید: عبارت «فیما روی من جهة العامة» مستأنفه است نه از ادامه جمله سابق^۹ و گویا این عبارت، عنوانی است برای روایتی که در ذیل آن نقل شده با این سند: عبدالله بن ابراهیم عن ابی مریم الانصاری عن المنهال بن عمرو عن زرین حبیش قال: خرج علی بن ابی طالب من القصر الخبر، در «اختیار رجال کشی» چاپ بمبئی و چاپ دانشگاه مشهد نیز این عبارت به صورت عنوان به طبع رسیده است.^{۱۰} حال سخنی کوتاه در اطراف نقد این کتاب مطرح می‌شود:

گذشته از شیوه تعبیر که در برخی جاها غیر علمی می‌باشد نکاتی از این نقد قابل تأمل است:

۱۵- در تذکر دوم گفته شده که شهید ثانی از جزء اول مسالک در سوم رمضان سال (۹۵۱ هـ. ق) فراغت یافته و از طرف دیگر این کتاب در ربیع الآخر سال ۹۶۴ هنوز تکمیل نبوده است و از این دو مقدمه نتیجه گیری شده که تألیف مسالک حداقل ۱۳ سال به طول انجامیده است.

اما این استدلال منتج نیست، زیرا چه بسا شهید مدّتی پس از آغاز به کار، تألیف را متوقف ساخته و مثلاً در سال ۹۶۱ به ادامه آن پرداخته باشد.^{۱۱}

۹- ببینید قاموس الرجال ج ۲/۲۵۱ و مقایسه کنید با مقدمه این کتاب ج ۱/۱۶۱.

۱۰- اختیار رجال کشی، چاپ بمبئی / ۳۰، چاپ دانشگاه مشهد / ۴۵ رقم ۹۵.

۱۱- در عبارتی که سابقاً از محمودین محمداهیجانی نقل نمودیم دقت شود (ر. ک نور علم شماره ۷، از دوره دوم، قسمت اول همین مقاله).

و ممکن است مراد کسانی که مدت تألیف مسالک را ۹ سال دانسته اند، مجموع زمانهای پراکنده باشد که صرف تألیف این کتاب شده است، اما در این صورت هر چند نفی این ادعا ممکن نیست ولی اثبات آن نیز بسیار مشکل می نماید.

۲۵- ناقدین در تذکر سوم درباره قواعد علامه نوشته اند که علامه در سال (۶۴۸ هـ. ق) متولد شده و در پایان قواعد می نویسد که «آن کتاب را نوشتم بعد از اینکه پنجاه سال من تمام شده و به دهه شصت پا گذاشته ام» یعنی به هنگام پایان یافتن تألیف قواعد، سن علامه حدود پنجاه و یک سال بوده است بنابراین تاریخ فراغ از آن می شود سال ۶۹۹.

در اینجا در محاسبه سن، اشتباهی رخ داده است، زیرا هنگامی که علامه پنجاه سالش تمام شده باشد، سن او حدود پنجاه و یک سال نخواهد بود بلکه او، ۵۰ ساله به حساب می آید و بنابراین باید تألیف قواعد به سال ۶۹۸ به پایان رسیده باشد، به دیگر بیان در سال ۶۹۹ علامه ۵۱ سالش تمام شده است نه اینکه وارد ۵۱ سال شده.

آری ما به ملاحظه اینکه جزء اول قواعد به تصریح مؤلف در شب نهم ماه رمضان سال ۶۹۹ به اتمام رسیده است مجبوریم که کلام وی در پایان قواعد را به تقریب حمل کنیم و یا بگوئیم که مراد علامه در خاتمه قواعد، شروع تألیف آن بوده است نه ختم آن، و بلکه اصلاً باید گفت که عبارت علامه (کتبته بعدان بلغت من العمر خمسين الخ) با توجه به کلمه «بعد» قابل تطبیق بر سال ۶۹۹ می باشد، هر چند مراد علامه پایان گرفتن تحقیقی قواعد باشد.

۳۵- کتاب اعلام المكاسب، ابن طاوس را اولین کسی که احادیث را به چهار قسم تقسیم کرده است، معرفی و علامه حلی را پیرو وی می داند.

ناقدین مرقوم نموده اند که: به درستی مشخص نیست که اولین کسی که اخبار را به چهار قسم تقسیم کرده، ابن طاوس است و یا شاگردش علامه حلی، و در آخر به کلام جناب آقای استادی دامت برکاته تمسک جسته اند.

ولی ظاهراً این اشکال وارد نیست زیرا منتقی - که جناب آقای استادی نیز در مقاله مورد استناد ناقدین بدان اشاره فرموده اند - چنین آمده است: ولایکاد يعلم وجود هذا الاصطلاح قبل زمن العلامة الآ من السید جمال الدین بن طاوس رحمه الله^{۱۲}، از این عبارت، می توان استفاده کرد که واضح اصلی این اصطلاح، ابن طاوس بوده ولی اشاعه آن از علامه حلی است، نقل صاحب معالم در این مورد با توجه به اتقان او در نقل و مساعدت اعتبار وجهات دیگر قابل پذیرش است.

۴- در تذکر یازدهم گفته شده که **روض الجنان** اولین اثر شهید ثانی نیست، و به عنوان یک

۱۲- منتقی الجنان ج ۱/ ۱۴.



دلیل قطعی عبارتی از روض الجنان ص ۳۵۷ نقل شده که: قد افردنا لتحقيق هذه المسألة رسالة مفردة من ارادها وقف عليها، از این عبارت استفاده شده که رساله مشارالیهها قبل از روض نوشته شده است.

این استدلال تام نیست: زیرا: اولاً ممکن است این رساله در ضمن تألیف کتاب روض الجنان تألیف شده باشد یعنی شهید ثانی بعد از آغاز روض الجنان، تألیف این رساله را شروع کرده باشد و نیز مراد از اینکه روض الجنان اولین کتاب وی است این باشد که ابتداء آن، پیش از ابتداء سائر کتب بوده است.

ثانیاً: بسیار رخ می‌دهد که نویسنده در یک مطلب زیاد شرح و بسط می‌دهد، سپس چون اینگونه گستردگی را با نسق کتاب مناسب نمی‌بیند و یا به خاطر تعمیم استفاده از این تحقیقات، آن را از کتاب جدا می‌کند و در رساله مورد بحث بدان اشاره کرده و طالبان تفصیل را بدان رساله مستقل ارجاع می‌دهد، در اینجا نیز ممکن است این رساله ابتداءً، جزئی از روض بوده و بعد، از آن جدا شده باشد.

ثالثاً: ممکن است شهید ثانی این رساله را بعد از تألیف و ختم کتاب هم تألیف کرده باشد و این عبارت منقوله از روض را بعد از تألیف رساله به روض الجنان ملحق کرده باشد، تصرف در کتاب و حک و اصلاح و زیاد و کم کردن از آن بسیار زیاد است، حتی گاه بعد از تألیف یک کتاب چنان در آن تغییر داده می‌شود که نسخه جدید را باید تحریر دیگری دانست بطور نمونه عرض می‌شود که در ص ۲۹۱ حدائق ندریه که تقریباً اواسط کتاب است تاریخ ختم کتاب (۱۰۷۹) مذکور آمده و یا علامه در کتاب خلاصه در ترجمه خود کتبی را ذکر می‌نماید که بعد از تألیف «خلاصه» نگارش آنها صورت پذیرفته است، به عنوان مثال نام کتاب قواعد که در سال ۶۹۹ پایان پذیرفته در خلاصه دیده می‌شود حال آنکه زمان نوشتن این قسمت خلاصه به تصریح خود او ربیع الآخر سال ۶۹۳ است (رک خلاصه ص ۴۵) و نیز مختلف که جزء اول آن در ۴/ج ۲/۶۹۹ پایان گرفته و تذکره که شاید در حدود سال ۷۱۰ تألیف آن شروع شده باشد در کتاب خلاصه مذکورند.^{۱۳}

آقای مختاری در مقاله نظری به ترجمه هنیة المرید می‌نویسد:

تألیف کتب شرح الغیة شهیدیه و کشف الریبة و رساله عدم جواز تقلید میت در قبل از ۲۵ ذی القعدة ۹۴۹ که تاریخ ختم روض الجنان است، پایان پذیرفته و بنابراین «روض الجنان» اولین تألیف شهید ثانی نیست.

از جواب اول ما، ناتمامی این استدلال نیز روشن می‌شود.

۱۳- ذریعه ج ۴/۴۳ و ج ۲۰/۲۱۹.

تا اینجا سخن بر سر این بود که دلیلی بر اینکه روض، اولین تألیف شهید نیست در اختیار نداریم اما آیا دلیل بر اثبات آن داریم یا خیر، مطلبی دیگر است که باید مورد بحث قرار گیرد.

ابن عودی، شاگرد و ملازم و همسفر شهید ثانی در رساله ای که در شرح حال شهید ثانی نگاشته - و قبلاً بدان اشاره رفت - آورده است:

فاؤل ما افرغ فی قالب التصنیف الشرح المذکور۔ ای روض الجنان۔ لارشاد الامام العلامة جمال الدین الحسن بن المطهر... خرج منه مجلد ضخم ثم قطع عنه علی آخر کتاب الصلاة والتفت الی التعلق باحوال الالفیة والمقلدین فی الصلوة الیومیة وکتب علیها حاشیة وسطی^{۱۴} الخ (تأمل فیه)

از این عبارت استفاده می شود که اولین تألیف شهید، روض الجنان است و این کلام تا زمانی که دلیلی برخلاف آن قائم نشود معتبر است.

جناب آقای مختاری در مقاله پژوهشی در زندگی شهید ثانی (نورعلم، دوره دوم، شماره ۱۰) تحقیق بیشتری نموده است که بررسی این افادات را، مجالی دیگر باید.

□ ۵- در نقد شماره ۱۶، در انکار ملقب بودن پدر شهید ثانی به لقب ابن الحجة گفته اند که علاوه بر اجازات بحار، صاحب اعیان الشیعه، لؤلؤة البحرين، شهداء الفضیلة، ریاض العلماء وقصص العلماء و معجم المؤلفین و تحفة العالم فی شرح خطبة المعالم گفته اند که خود شهید معروف به ابن الحجة بوده است.

در مقابل نقل صاحب روضات و صاحب مستدرک (و ریاض العلماء و امل الامل و...) استدلال به سخن این کتب - علاوه بر اینکه کیفیت آن صحیح نیست و برخی از آنها، کتب دست چنڈم بوده و تمسک به آنها در اینگونه موارد نادرست می باشد - ناتمام است زیرا مدعی، انحصار این لقب در شهید است نه مجرد تلقب او به این عنوان، ممکن است هم خود شهید و هم پدرش هردو بدین عنوان شناخته شده باشند.^{۱۵} مانند لقب ابن بابویه.

در مقاله نظری به ترجمه منیة المرید آمده است که از ریاض (ج ۲/۳۶۸) استفاده می شود که منشأ این سخن اجازات است و دلیل دیگری ندارد و گذشت که از اجازات بحار چنین استفاده ای نمی شود بلکه برخلاف این نظر، مثبت این است که خود شهید مشهور به ابن حجة بوده است.

عبارت مشارالیه در ترجمه شهید ثانی در ریاض العلماء چنین است:

۱۴- روضات الجنات ج ۳/۳۷۴، در منثور ج ۲/۱۸۴.

۱۵- همچنانکه در ریاض العلماء ج ۳/۳۶۲، اعیان الشیعة ج ۳/۳۵۳ آمده و ناقد محترم خود در مقاله نظری به ترجمه منیة المرید بدان اشاره کرده است (کیهان اندیشه شماره ۷).



اقول: وقد يعرف رحمه الله بابن الحجّة وفي المواضع ابن الحاجا فلاحظ وسيجيء أيضاً في ترجمة والده أنّ اسم والده في بعض اجازاته الشيخ علي بن احمد بن الحجّة فلعلّ جدهم الاعلى كان اسمه الحجّة او أنّ الحجّة لقب جدوالده فلاحظ انتهى.

برخلاف نظر ناقد محترم از این عبارت استفاده نمی‌شود که دلیل اشتهاار پدر شهیدثانی به ابن الحجّة منحصر در اجازات است، به بیان دیگر، صاحب ریاض در مقام بیان وجه ثبوتی است نه وجه اثباتی یعنی او نمی‌خواهد بگوید که اجازات باعث علم او به تلقّب پدرشید به این لقب است، چه بسا اشتهاار این مطلب او را از اقامة دلیل بی‌نیاز نموده باشد بلکه او می‌خواهد جهت واقعی این تلقّب را ذکر کند و به اصطلاح علم منطق و فلسفه، او در مقام بیان علّت است نه دلیل.

و بر فرض اینکه این حرف را قبول کنیم، ولیکن اجازات، منحصر در اجازات بحارنیست، ناقدین تنها این اجازات را ملاک بحث قرار داده‌اند در حالی که اجازه مورد اعتماد صاحب ریاض در اینجا، اجازه پدر شهیدثانی به نجم الدین بن احمد التراکیشی می‌باشد^{۱۶} که در بحارالانوار درج نشده است، حال اگر قبول کنیم که مدرک فاضل افندی، اجازات بوده از کجا می‌توان گفت که مدرک شیخ حرّعاملی که پیش از وی می‌زیسته نیز اجازات می‌باشد، ناقد محترم در ادامه مقاله نظری به ترجمه منیة المرید می‌نویسد:

این موضوع از استاد محقق حضرت آقای حاج آقا موسی شبیری زنجانی نیز سؤال شد بلادرنگ فرمودند: آنچه از اجازات استفاده می‌شود معروف بودن خود شهید است نه پدر او. از معظم له در این مورد سؤال شد فرمودند: کلام من تنها ناظر به تلقّب خود شهید بود نه نفسی تلقّب پدرشید به این لقب و از طرف دیگر تنها در مورد اجازات بحار بود نه مطلق اجازات.

ناگفته نماند که صاحب ریاض در ترجمه پدر شهیدثانی (ج ۳/۳۶۲) نه تنها تلقّب او به ابن الحجّة بلکه اشتهاار او را نیز ذکر نموده است.

و بالجمله از این بررسی روشن شد که هم خود شهید وهم پدر وی، هر دو به لقب ابن الحجّة (یا ابن الحاجه) مشهور بوده‌اند.

□ ۶- در تذکر شماره ۲۰ آمده است که ثروت سید مرتضی، افسانه‌ای بیش نیست و سپس به مفاخر اسلام ج ۳/۲۹۰-۲۹۱ ارجاع داده شده است، راقم این سطور به این کتاب رجوع کرد، در آنجا بعد از ذکر ثروت سید و داستان دیگری که قطعاً ساختگی است می‌نویسد:

هر دو موضوع با شخصیت علمی و دینی و مقام عالی مرجعیت و نجابت و اصالت

۱۶- ریاض العلماء ج ۳/۳۶۲ و ج ۵/۲۳۹.

خانوادگی او و بخشندگی و نظر بلند و سخاوت طبع وی منافات کامل داشته و دارد. اما بر نگارنده جهت منافات ثروت زیاد با شخصیت علمی و دینی پوشیده است، تنافی بین بخشندگی و نظر بلند و... با ثروتمند بودن را نیز درست متوجه نمی‌شود، چه مانعی دارد که سید منافع قریه‌های کثیره را - اگر مالک آنها بوده - صرف امور خیریه کرده باشد و یا وجوه دیگری که تصویر دارد و استقصاء همه عالمانی که با داشتن تمام یا اکثر این صفات از ثروت بسیار برخوردار بوده‌اند نیازمند مقاله مستقلی است.

البته پوشیده نیست که ما در صدد اثبات ثروتمند بودن سید مرتضی علم الهدی نیستیم تحقیق در این مسأله مجال دیگری می‌خواهد بلکه کلام در این است که دلیل مذکور بر رد آن کافی نیست.

□ ۷- در ص ۲۷ مکاسب نام کتاب شرح فص الیاقوت به چشم می‌خورد در ص ۱۴۳ اعلام المكاسب، مؤلف می‌گوید: من هر چه کوشیدم کتابی بدین نام نه از علامه و نه از غیر او نیافتم و کتاب علامه به نام انوار الملکوت فی شرح الیاقوت می‌باشد، ناقدین در تذکر شماره ۲۷ می‌گویند که «علامه حلی» خود در خلاصه (ص ۴۶) از این کتاب با عنوان انوار الملکوت فی شرح فص الیاقوت یاد می‌کند، و در پایان می‌افزاید: بنا بر این باید در این باره پژوهش افزونتری صورت پذیرد تا حقیقت امر روشن گردد.

این خلاصه کلام کتاب و سخن ناقدین بود، اعتراض ایشان به مؤلف که چرا به خلاصه الرجال مراجعه نشده وارد است اما ظاهراً کلمه «فص» جزء نام کتاب نیست، زیرا «علامه» در اجازه به «سیدمها» از این کتاب به عنوان انوار الملکوت فی شرح الیاقوت یاد می‌کند. ۱۷ در همین مجلد بحار و برخی کتب دیگر از جمله تأسیس الشیعة لعلوم الاسلام نوشته محقق عالیقدر سید حسن صدر کتب علامه را از خلاصه وی نقل کرده‌اند و در ضمن آنها نام این کتاب، بدون کلمه «فص» دیده می‌شود، ۱۸ نقل تأسیس الشیعة بسیار معتبر است زیرا آن را از نسخه‌ای از خلاصه که بر روی آن خط شریف «علامه» و اجازه روایت آن به تاریخ ۷۰۵ نقش بسته، حکایت می‌کند. ۱۹ در کتاب انوار الملکوت مطبوع بعد از اینکه نام متن را یاقوت ذکر می‌کند پس از چند سطر می‌نویسد: فاحببنا ان نضع هذا الكتاب الموسوم بانوار الملکوت فی شرح الیاقوت.

بنابراین کلمه «فص» که در خلاصه مطبوع علامه - و به تبع در منابع دیگر - آمده،

۱۷- بحار ج ۱۰۷/۱۱۸.

۱۸- بحار ج ۱۰۷/۵۵، تأسیس الشیعة / ۳۹۸.

۱۹- تأسیس الشیعة / ۳۹۷.



زیادی است.

□ ۸- در نقد شماره ۴۱ از محدث قمی در فوائد رضویة (ص ۶۸۸) نقل می‌شود: شهید اول از سیدمها روایت می‌کند.

در قسمتهای مختلف این مقاله و نیز در برخی مقالات دیگر ناقده منابع دست دوم مراجعه و استناد جسته است از جمله در اینجا که مناسب این بود که منابع اقدم مانند خاتمه مستدرک (ج ۳/۴۴۵) که ظاهراً منبع کلام مرحوم حاج شیخ عباس قمی و یا منابع قدیمی تر مانند «لؤلؤة البحرين» (ص ۱۸۹) و اجازه کبیرة «صاحب معالم» به «سیدنجم الدین بن محمد حسینی» (بحار ج ۸/۱۰۹) و... استناد شود، قدیمی ترین منبعی که نگارنده در این مورد دیده اجازه شهیدثانی به پدر شیخ بهائی است (بحار ج ۱۰۸/۱۵۲). در اینجا بار دیگر باید وصیت فاضل هندی را متذکر شویم و از افادات وی، چراغ راه برگیریم.

باری تلاش و جدیت مؤلف و ناقدین و کارنو و قابل توجه ایشان بسیار ارزشمند و در خور تحسین است و غرض ما از این نقد قدردانی از زحمات ایشان بوده و به هیچوجه تنقیص کارشان در نظر نبوده است.

معرفی منابعی که مستقیماً مورد استفاده قرار گرفته است:

۱- اختیار الرجال: اصل کتاب از کتبی محمد بن عمر بن عبدالعزیز، تلخیص از شیخ طوسی محمد بن حسن بن علی الف- مطبوع به نام رجال کشی، تصحیح علی محلاتی حائری، بمبئی، ۱۳۱۷ هـ. ق، ب- تصحیح و تعلیق حسن مصطفوی، دانشکده الهیات، مشهد، ۱۳۴۸ هـ. ش.

۲- اعلام المكاسب فی الاشخاص والکتب، منصور لقائی، مکتب اعلام الاسلامی، قم، ۱۴۰۶ هـ. ق.

۳- اعیان الشیعة، سید محسن امین، تحقیق حسن امین، ۱۱ جلد (۱۰ جلد + ۱ جلد فهرست) دارالتعارف، بیروت ۱۴۰۳ هـ. ق.

۴- انوار الملکوت فی شرح الیاقوت، علامه حلی، حسن بن یوسف بن علی بن مطهر، تصحیح و تحشیه و مقدمه مرحوم محمد نجمی زنجانی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۸ (افست متن و اندکی از مقدمه، انتشارات رضی و انتشارات بیدار قم، ۱۳۶۳ هـ. ش).

۵- بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار (ع)، علامه مجلسی محمد باقر بن محمد تقی، الف- مکتبه اسلامیة، تهران، ب- دارالوفاء، بیروت، ۱۴۰۳ هـ.

۶- تأسیس الشیعة، صدر سید حسن، شركة النشر و الطباعة العراقية المحدودة.

۷- تذکرة شوشتر، جزائری سید عبدالله بن سید نورالدین بن سید نعمت الله، کتابخانه

- صدر، تهران، تاريخ مقدمه ۱۳۸۹ هـ. ق (افست از چاپ کلکته).
- ۸- تنقيح المقال، مامقانی عبدالله بن حسن، مطبعة مرتضوية، نجف اشرف ۱۳۵۲ هـ. ق.
- ۹- الحدائق الندية في شرح الصمدية، مدني، سيدعلي خان بن احمد، معروف به ابن معصوم، انتشارات هجرت، قم (افست از چاپ سنگي دارالطباعة حاج ابراهيم تبريزي).
- ۱۰- خلاصة الاقوال في معرفة الرجال (=رجال علامة حلي) حسن بن يوسف بن علي بن مطهر، تحقيق سيدمحمد صادق بحر العلوم، ج ۲، مطبعة حيدرية، نجف اشرف، ۱۳۸۱.
- ۱۱- الدر المنثور من المأثور وغير المأثور، علي بن محمد بن حسن ابن الشهيد الثاني زين الدين، چاپ اول چاپخانه مهر، ۱۳۹۸.
- ۱۲- الذريعة الى تصانيف الشيعة، طهراني شيخ آقابزرگ، محسن، ۲۵ جلد (جلد ۹ در ۴ قسمت)، چاپ سوم، دارالاضواء بيروت، ۱۴۰۳ هـ. ق.
- ۱۳- روضات الجنات في احوال العلماء والسادات، خوانساري، سيدمحمدباقر بن زين العابدين، ۸ جلد، كتابفروشي اسماعيليان، تهران، ۱۳۹۰.
- ۱۴- رياض العلماء وحياض الفضلاء، افندي اصفهاني، عبدالله، ۶ جلد، تحقيق سيداحمد حسيني، چاپخانه خيام قم، ۱۴۰۱.
- ۱۵- سفينة البحار، محدث قمی، عباس بن محمدرضا، كتابخانه محمودي، تهران (افست از چاپ مطبعه علميه، نجف اشرف، ۱۳۵۲-۱۳۵۵ هـ. ق.)
- ۱۶- سماء المقال، كلياسي اصفهاني، ابوالهدى بن ابى المعالي، مكتبة برقي، قم، ۱۳۷۲ هـ. ق.
- ۱۷- الفوائد الرضوية في احوال علماء المذهب الجعفرية، محدث قمی، عباس بن محمدرضا.
- ۱۸- فهرست، شيخ طوسي محمد بن حسن بن علي، الف- به كوشش محمود راميان، دانشگاه مشهد، دانشكده الهيات، آذر ۱۳۵۱ (افست از چاپ اسپرنگر)، ب- تحقيق و تعليق محمدصادق بحر العلوم، مكتبة مرتضوية، نجف.
- ۱۹- قاموس الرجال، تستري محمدتقي، مركز نشر كتاب، تهران، ۱۳۷۹ هـ. ق.
- ۲۰- الكنى واللقاب، محدث قمی، عباس بن محمدرضا، مطبعة عرفان، صيدا، ۱۳۵۸ هـ. ق.
- ۲۱- لؤلؤة البحرين في الاجازة لقرتي العين، صاحب حدائق، بحراني يوسف بن احمد، تحقيق و تعليق سيدمحمدصادق بحر العلوم، چاپ دوم (به طريق افست)، مؤسسه آل البيت، قم.
- ۲۲- مجمع الرجال، قهبائي، عناية الله علي، تصحيح علامة اصفهاني سيدضياء الدين، اصفهان، ۱۳۸۴ هـ. ق.



٢٣- مرآة الكتب، ثقة الاسلام تبريزي علي بن موسى، ناشر عبدالله ثقة الاسلامي،

بهار ١٣٦٥.

٢٤- مستدرک الوسائل، محدث نوري حسين بن محمد ثقي، چاپ سنگي، تهران،

١٣٢١ هـ. ق.

٢٥- مفاخر اسلام، علي دواني، چاپ اول، تهران، اميركبير، ١٣٦٣.

٢٦- منتقى الجمال في الاحاديث الصحاح والحسان، صاحب معالم، حسن بن

زين الدين عاملي، تصحيح وتعليق علي اكبر غفاري، مؤسسه انتشارات اسلامي، قم، ١٣٦٢، هـ. ش.

٢٧- منتهى المقال في احوال الرجال، معروف به رجال ابو علي، محمد بن اسمعيل، به

خط كلبلي افشار قزويني، ١٣٠٢ هـ. ق.

٢٨- منهج المقال معروف به رجال كبير، استرآبادي ميرزا محمد، چاپ سنگي، ١٣٠٧ هـ. ق.

٢٩- نايبة فقه و حديث، سيد محمد جزائري، حسينية عمادزاده اصفهان، ١٣٥٤ هـ. ش.

		بقية از صفحه ١٤٤	
جميعه	حجيته	١٦	١٤٦
ابوالحسن	ابوالحسن	١٧	١٤٦
لعدم ثبوت صدور مصعبية منه	اي عدم صدور مصعبية منه	٢٩	١٤٧
مبيناً	مبيناً	٢٠	١٥١
ينزه	يتنوه	١٢	١٥٣
باستبعاد صدور	والاستبعاد بصدور	١٧	١٥٣
تنزيههم	تنزيههم	١٩	١٥٣
العادية التي	العادية	١٩	١٥٣
ورودهم	دخولهم	٢٥	١٥٥
المساجد	في المساجد	٢٥	١٥٥
الواد	في الواد	٢٦	١٥٥
السليقة السليمة	السليقة	١٣	١٥٩
بعداز كلمه «وغيره» اين چند سطر اضافه شود:		٢	١٦٠
ان قلت: ان الآية الكريمة انما تدل على ان اليهود كانوا			
قبل البعثة يستفتحون على الذين كفروا وكانوا يخبرون عن ظهور النبي صلى الله عليه			
واكاه وسلم ويصدقونه فلما جاءهم ما عرفوا كفروا به والرواية قد دلت على أنهم كانوا			
يكذبونه قبل ذلك.			
قلت: ما دلت عليه الرواية ان المجالسين لهما كانوا يكذبونه ولعل كانت مجالستهما			
معهم واستخبارتهما عن حاله صلى الله عليه وآله وماك امره بعد البعثة، ولا راد لاحتمال ان			
يكون طائفة من اليهود كانوا يكذبونه قبل ذلك تعصباً لهممهم بأنه من العرب ومن			
ولد اسماعيل وبعد جواز الجمع بين ظاهر الآية والرواية باحد الوجهين المقبولين عند			
العرف يرفع الاشكال واذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال.			